

## نگاهی دیگر به کتاب المراجعات

حامد حفنی داوود

ترجمه: مرتضی دهقان\*

**چکیده:** مجموعه مناظرات مکتوب در باب نصوص امامت، میان سید عبدالحسین شرف الدین و شیخ سلیم بشری - دو دانشمند معروف شیعه و سنی - در طول سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۳ قمری، کتاب «المراجعات» را سامان داد که در یکصد سال اخیر، اهمّیت و جایگاه ویژه‌ای یافته است. نویسنده این مقاله - که استاد سنی مصری است - در این گفتار، در باب شیوه‌های صحیح مناظره سخن می‌گوید که گاه تحت تأثیر تعصّبات مذهبی، گروهی و سیاسی قرار گرفته است. آن‌گاه به اهمّیت این سلسله مناظرات در دهه سوم و چهارم قرن چهاردهم هجری می‌پردازد و نکاتی درباره کتاب المراجعات باز می‌گوید.

**کلید واژه‌ها:** المراجعات (کتاب) / شرف الدین، سید عبدالحسین / بشری، سلیم / مناظرات دینی / نصوص امامت.

### اشاره

خداوندا از تو یاری می‌جوییم و هدایت می‌طلبیم، هم در گفتار و هم در کردار؛ زیرا

---

\*. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، مدرّس دانشگاه آزاد اسلامی.

نیرو و توانی جز بوسیله تو وجود ندارد. سپس بر سرور پیامبران و فرستادگانت، محمد بن عبدالله ﷺ درود و سلام می فرستیم، آن که راهنما و نجات بخش انسانیت است، از تاریکیهای به هم برآمده و تیرگی و گمراهی به سوی پلکانهای نور و ایمان. کتاب «المراجعات» اثری بزرگ است که یکی از برجسته ترین دانشمندان اسلام آن را به شیوه گفت و گوی خالص علمی نوشته است؛ فردی که در سخن گفتن متّصف به پاکی و نوآوری و دور از یاوه گویی و مبتذل نویسی است؛ دانشوری با اخلاص فراوان که ناشی از وصول او به حقّ و حقیقت است و از هر هدفی جز آن، به دور است. و می دانیم که حقیقت همان «حکمت» جاویدان است؛ و علم و حکمت دو همزادند که انسان مؤمن آن دو را می جوید، در هر کجا که آنها را بیابد.

این گفت و گو، میان دو عالم بزرگوار صورت گرفته است؛ دو دانشمندی که نمایانگر دو جانب امت محمد ﷺ، یعنی سنی و شیعه اند. و هر کدام، از جهت علمی و خلق و خوی و ادب در مذهب خود، جایگاه و منزلت واقعی و خاصّ و ویژه خود را دارند.

یکی از آن دو، عالم جلیل القدر، شیخ سلیم بشری، شیخ الاسلام و بزرگ محدّثان در کشور مصر است و دیگری، سیّد شریف، حضرت علامه بزرگوار، سیّد عبدالحسین شرف الدین است، پیشوای عالمان شیعه و پیشرو حافظان و محدّثان شیعه در کشور لبنان.

این جایگاه ویژه، سبب شده است که این گفت و گو ارزش خاصّ و اثر ویژه خود را داشته باشد؛ نه تنها در روزگاری که این گفت و گو در آن صورت گرفت، بلکه این ارزش و اثر برای زمان ما و نسلهای آینده نیز جریان خواهد داشت.

غالباً در هر مناظره، هر طرف می کوشد تا بر مخالف خود پیروز شود و دلیل او را با دلیل قوی تر در هم کوبد، تا دیگر فرصتی برای پیروز شدن و چیرگی وی باقی نماند؛ اما در روش مناظره میان این دو عالم، امر جدیدی می بینیم که در جای دیگری

ندیده‌ایم؛ مگر در روش اسلامی در فنّ مناظره و بحث دو جانبه. در این شیوه، هریک از طرفین مباحثه می‌کوشد و اصرار دارد که به حقیقت برسد؛ هر جا که آن را بیابد. بدین‌رو، هیچ‌یک از دو طرف، آن مقدار که خواهان وصول به حقیقت است - هر چند که این حقیقت در برهان و دلیل طرف دیگر باشد - در جستجوی چاره‌جویی برای مقابله با حریف خود یا دستیابی به آگاهی و علم او، یا برتری یافتن بر او نیست.

این مسئله امری است که این دو عالم را به گفت و گویی علمی سامان یافته بر می‌انگیزد که راهنما به سوی «حق» باشد و دست آن دو و خوانندگان را بگیرد و ایشان را یاری کند تا به شیوه اسلامی سالم و بی‌نقص دست یابند. این همان چیزی است که ما، شتاب‌زده و فشرده به آن پرداختیم و در سطور آینده آن را توضیح می‌دهیم.

مناظره‌کنندگان غالباً می‌کوشند که تنها شیوه علمی را هدف خویش قرار دهند تا از نزدیک‌ترین راه به حقیقت برسند؛ اما دو دانشمند بزرگوار ما، میان دوروش علمی - ادبی جمع کرده‌اند. از این‌رو، گفت و گوی دو جانبه ایشان در واقع دائرةالمعارفی است گسترده که خواننده، حقایق دو مذهب سنی و شیعی را از آن الهام می‌گیرد؛ همان‌گونه که از آن دو بزرگوار، برترین روشهای شناخته شده ادبی در ابتدای قرن چهاردهم را ملهم می‌شود. همین امر، این نوشتار را به مزرعه و بوستانی گسترده بدل کرده است که خوانندگان در آنها هرچه از میوه‌های دانش و نتایج ادبی برایشان دل‌پسند باشد، می‌یابند. همین مسئله، کتاب را رکن و ستونی استوار در میان کتابهای اسلامی و ادبیات عربی، کرده است.

این گفت و گوی دو جانبه ارزشمند، یکصد و دوازده نامه علمی را دربر می‌گیرد که میان این دو دانشمند جلیل‌القدر جریان داشته است؛ در اوایل قرن چهاردهم هجری، یعنی میان ذی‌قعدة ۱۳۲۹ هـ و جمادی‌الاولی ۱۳۳۳ هـ.

این تألیف، تجلی و ارزش بیشتری، به سبب زمان پیدایش خود می‌یابد؛ یعنی آن هنگام که فروزش و تابندگی یافته و خوانندگان شیعه و سنی بدان روی آورده‌اند؛ زیرا این کتاب را مؤلفش در اوایل قرن چهاردهم و میان دهه سوم و چهارم گرد آورده است، در فاصله زمانی دشواری که استعمارگران با سرنوشت امت عرب بازی می‌کردند و راهی برای رسیدن به اهداف پلید خود نمی‌یافتند، جز ایجاد تفرقه میان مسلمین و بهره‌گیری از اختلافات مذهبی، به منظور در هم کوبیدن کاخ ملیت عرب و دین اسلام؛ که شکاف و اختلافات در اوایل این قرن به اوج خود رسیده بود.

البته پیدایش ریشه‌های بلند این شکاف و تفرقه به روزگار اموی باز می‌گردد؛ آن هنگام که مسلمانان در نیمه‌های قرن اول، به دو اردوگاه مخالف تقسیم شدند: اردوگاه اول به رهبری یزید بن معاویه، و اردوگاه دوم به رهبری اباعبدالله الحسین علیه السلام در حادثه کربلا. به این ترتیب، اختلاف میان دو اردوگاه در طول دو دوره اموی و عباسی ادامه یافت. این اختلاف و درگیری بیشتر پیرامون زندگی سیاسی و نظام حکومتی بود و جز مواردی اندک، به امر اعتقادی مربوط نمی‌شد. از این رو، بزرگان دو گروه، جز در مواردی انگشت شمار، جرئت نمی‌کردند یکدیگر را تکفیر کنند.

تسلط مغولان بر بغداد و برانداختن حکومت عباسیان، این اختلافات را به اختلافات مذهبی تبدیل کرد؛ تا آنجا که فروع فقهی را - که از قرآن و سنت برگرفته می‌شد - در برگرفت. البته قانونگذاری و فقه اسلامی بر این دو مصدر اساسی تکیه می‌کند، اما این امر، برای پایان بخشیدن به این اختلافات کافی نبود؛ زیرا هریک از دو گروه بر روایات خود تکیه می‌کرد و روایات و منقولات دیگری را قبول نداشت.

شیعیان جز بر آنچه از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت می‌کنند، اعتماد ندارند و به روایات و احادیث دیگران جز در معدودی موارد، اهمیّت نمی‌دهند، با این استدلال که این خاندان علیهم السلام به سخن جدّشان صلی الله علیه و آله از دیگران آگاه‌ترند و می‌گویند: «خانگی داند که اندر خانه چیست».

در مقابل، اهل سنت می‌گویند: روایت و نقل حدیث، فنّ و دانشی است که دانشمندان و عالمان متخصص در علوم حدیث را می‌طلبد. ائمه‌السلام از جمله افراد مورد وثوق‌اند که مردمان آثارشان را متبرک می‌شمارند و به اخلاقشان تأسی می‌جویند؛ اما روایت حدیث، مردان و متخصصان خود را می‌طلبد و این امر، منحصر به ایشان است نه دیگران.

البته امامیه، به این اعتراض پاسخ داده و گفته‌اند که نزد ایشان نیز همانند اهل سنت بزرگان و متخصصانی در علوم حدیث و علم جرح و تعدیل (رجال) وجود دارند. همین قدر کافی است که بدانیم در کتب صحاح ستّه - که مورد وثوق اهل سنت است - راویان بسیاری هستند که شیعه به آنها اعتماد می‌کند؛ همانند: سدی، جعفری، نخعی، شعبه بن حجاج، طاووس بن کیسان، عبدالرزاق محدّث و علی بن منذر شیخ ترمذی و نسائی، و افراد دیگری که امام شرف‌الدین در کتاب خود (المراجعات) به آنها تصریح کرده است.

در عین حال، باید بگوییم که اختلافات سیاسی که امت عرب و امت مسلمان در داخل به آن گرفتار شده‌اند و استعمارگران و بازیگران در خارج (از جامعه اسلامی) آن را به بازی گرفته‌اند، تأثیر فراوانی در ایجاد تفرقه و دشمنی داشته، آن‌گونه که گروهی را به تکفیر گروه دیگر واداشته است، تا آنجا که این بلا و آسیب، از دیرباز، یعنی اوائل این قرن، ضعف و سستی فراوانی در صفوف مسلمانان ایجاد کرده است.

از سوی دیگر، تصوّف نیز در این دوره از تاریخ اسلام نقش مهمی داشته است؛ زیرا در آن هنگام، تصوّف به نهایت رشد خود از جهت دگرگونی‌های سیر و سلوکی و طریقه‌های متعدّد رسیده بود؛ آن‌گونه که این طریقه‌ها افزون بر صد بودند.

شاید بتوان گفت که دگرگونی غیرمنتظره‌ای که تصوّف در اوائل این سده به آن رسید، به این مصیبت باز می‌گردد که مسلمانان سلطه و حکومت اجتماعی و

ظاهری خود را از دست دادند؛ از این رو، به سلطنت روحی و باطنی پناه بردند و به سرعت در این فاصله به سوی جایگزینی چیزی شتافتند که آن را از دست داده بودند. تصوّف در آن روزگار دشوار همانند واحه (درختزاری در کویر) بود که مسافر از سختی سفر و دشواری راه در سایه آن، استراحتی می‌کند. و بدین جهت بود که بسیاری از مردمان، هنگامی که قدرت و حکومت اجتماعی - سیاسی را از دست دادند، برای آرامشی روحی به آن روی آوردند.

در عین حال، باید بگوییم اگر در این دوره، «تصوّف» و طریقه‌های گوناگونش نبود، عوامل تفرقه میان سنّی و شیعه عمیق‌تر و شدیدتر از آنچه می‌بینیم شده بود. متصوّفه بر مبنای برداشتی که از آداب اسلامی و خلق و خوی پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله داشتند و مدّعی فروتنی و خاکساری و به دور افکندن تعصّبات بودند و همچنین ادّعی اِعراض از آلودگی‌های دنیا و جلوه‌های بی‌ارزش آن، همانند دریچه اطمینانی میان دو بخش امّت محمد صلی الله علیه و آله بودند؛ زیرا به حکم طبیعت سیر و سلوکشان، داعیانی برای برادری و دلسوزی، و عمل‌کنندگان به کتاب و سنّت بودند.

مع الوصف، باید گفت که روی آوردن به تصوّف، به تنهایی، درمانی کافی برای تفرقه و از میان بردن اختلافات مذهبی نبوده است؛ چرا که تکیه و اعتماد تصوّف، در شیوه‌هایش برای چاره‌جویی مشکلات، همان چیزهایی است که استعمارگران آتش آن را دامن می‌زنند و آنها را میان دو فرقه شعله‌ورتر می‌کنند. برای این وضعیت، جهشی اصلاحی و نهضتی علمی لازم بود تا بتوانند عوامل اختلاف‌زارا درمانی بنیادی و ریشه‌ای کند.

در چنین اوضاعی بود که این دو عالم برجسته از میان دو اردوگاه سنّی و شیعی، دست به اقدام زدند؛ در یکی از ظلمانی و تیره‌ترین دورانهایی که برای خواننده، بازگفتیم.

بنابراین، این دو بزرگوار در روزگاری به پا خاستند که اندیشه اسلامی، بیش از هر زمانی نیازمند بود که این سخن را آشکار و این شکاف را اصلاح و مرمت کند؛ خلل

و شکافی که در طول زمانهای گذشته سبب از میان بردن «وحدت اسلامی» بوده است.

به این ترتیب، این عنایت و لطفی از سوی خداوند سبحان برای این امت بود؛ امتی که سرور پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره آن فرموده است: به هیچ امتی، چنان یقینی داده نشده است که به امت من داده شده. آری این تقدیری الهی بود که این دو اندیشمند سخت‌کوش بر تخت اندیشه و فرهنگ اسلامی، در سرآغاز این دوره تکیه بزنند؛ در زمانی که اسلام بیش از هر زمان دیگری نیاز داشت تا فردی اداره امورش را به دست گیرد و صفهای آن را متحد کند...

چنین شد که این کتاب ارزشمند، سنگ بنای استواری در نزدیک‌سازی دو بخش از مسلمانان و از میان بردن عوامل اختلافات مذهبی میان آن دو فرقه شد.

همچنان که این کتاب بیانگر شماری از مسائلی بود که شیعه آنها را معتبر می‌شمارد و اصلی بنیادین در میان اصول و ارکان مذهب خود می‌داند، که سرآغاز آنها «نص» بر امامت و خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام است، و «عصمت» امامان از آل زهرا و علی عَلَيْهِمَا السَّلَام.

در حالی که برادران سنی ایشان، در مقابل این اعتقاد، می‌گویند که الزام آور بودن «نص» فقط در «عبادات» است. و اگر جز این باشد، لازمه‌اش فاسق شمردن برخی صحابه است؛ حال آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این کار حساس و مهم نهی فرموده و مسلمانان را بر حذر داشته است؛ چنان که کلام مشهور او در مورد نظام حکومت چنین است:

«تا زمانی که حاکمان اسلامی، نماز را در میان شما به پا می‌دارند، از ایشان اطاعت کنید.» همچنین اهل سنت می‌گویند که «عصمت» اصطلاح ویژه و خاصی است که اطلاق آن جز بر پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام جایز نیست.

علاوه بر آنچه گفته شد، این کتاب امور فراوانی را بیان می‌دارد که مورد قبول فریقین است؛ از جمله پذیرش احادیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان یکی از مصادر تشریح

قانون‌گذاری. بدین جهت، می‌بینیم که علامه سیدشرف‌الدین، ثابت می‌کند که گروه محدثان مورد قبول شیعه و سلسله‌سند‌های ایشان، عیناً همان است که در مصادر حدیثی مورد قبول اهل سنت آمده است. این امر خود به تنهایی، یکی از مهم‌ترین عواملی است که تعصبات فقهی و اختلافات فی‌مابین فریقین را از میان می‌برد.

بدین ترتیب، پس از این، چیزی جز اختلافات فقهی نمی‌بینیم که آن هم در محدوده «فروع» قرار می‌گیرد؛ آن‌گونه که مسائل فرعی در فقه هم از مسائلی همانند مسح پاها در وضو، و پاسخ گفتن نمازگزار به سلام‌کننده به همان لفظی که سلام کرده، تجاوز نمی‌کند، که آنها هم شاهی در سنت گرانقدر دارند. سرانجام مسائل یادشده در بین شیعه و سنی - از نظر روش علمی جدید - همانند اختلافات فرعی و جزئی میان مذاهب چهارگانه اهل سنت خواهد بود.

اکنون ما به این فرا می‌خوانیم که نظر اهل سنت نسبت به «شیعه امامیه» باید دیدگاهی صرفاً فقهی و دور از تعصبات باشد، و اختلافات فقهی میان خود و ایشان را هم همانند دیدگاه ما به اختلافات میان حنفی‌ها، مالکی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها بدانند. بر این مبنا دایره اختلاف میان «شیعه و سنی» بسیار کوچک می‌شود و عصبیتهای کینه‌آور برای همیشه از میان می‌روند. و این هنگام است که به وحدت کلمه‌ای که خداوند در قرآن کریم به آن فرمان داده، وفا و عمل کرده‌ایم؛ همان‌گونه که فرموده است: «همگان به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید». و فرمود: «و نزاع و ستیزه نکنید تا سست شوید و شوکت‌تان از میان برود». و نیز فرموده است: «آنان که دینشان را قطعه قطعه کردند و خویش دسته‌هایی شدند، تو نسبت به آنها تکلیفی نداری». تنها با این روش است که می‌توانیم گناهان قلبی همانند: حسد، کینه‌توزی، نفاق و به خصوص، گسترش تفرقه و جدایی میان صفهای مسلمانان را از میان برداریم. می‌دانیم که این امور از بزرگ‌ترین مسائلی است که رسول خدا ﷺ از آنها نهی



فرموده و هشدار داده و آنها را عوامل نابود کننده‌ای شمرده است که چیزی را باقی و برجا نمی‌گذارد.

همان گونه که پسر عموی شریف ما (سید شرف‌الدین) در این اثر گران سنگ خود، از سلمه جعفری نقل می‌کند که می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: ای پیامبر خدا، اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حقشان را از ما می‌خواستند، اما ما را از حق خودمان باز می‌داشتند، به فرمان شما در برابر آنان چه کنیم؟ فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید که ایشان مسؤول عملشان هستند و شما هم مسؤول عملتان هستید.» همچنین در حدیث حدیقه بن یمان رضی الله عنه، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: بعد از این، پیشوایانی خواهند آمد که هدایت مرا نمی‌پذیرند و به سنت من اقتدا نمی‌کنند و به زودی، در میان ایشان مردانی به پا می‌خیزند که دل‌هایشان، دل‌های شیاطین است و فقط در بدن، آدمی هستند. حدیقه از پیامبر پرسید: اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: به سخن حاکم گوش بده و از او اطاعت کن؛ هر چند که بر پشتت بزند و مالت را بگیرد، باز هم به او گوش بده و از وی اطاعت کن.

آری، شایسته است که نسبت به صحابه، از این احکام عادلانه تجاوز نکنیم و میان نقد اخلاقی و نقد سیاسی تفاوت قائل شویم و آنچه را گفتیم، نادیده نگیریم و آن را از دست ندهیم و توجه داشته باشیم که گذشتگان آن را پذیرفته بودند. اگر ما جایز بودن نقد از جهت سیاسی را رها کنیم، به یقین، مخالفت کرده‌ایم با آنچه گذشتگان (و اهل حدیث) و اشاعره جایز می‌شمردند؛ در حالی که آنان بزرگان اهل سنت بودند؛ همان‌طور که در این صورت، نقل‌های مورخان را بی‌ارزش دانسته، ایشان را به فسق و سرکشی متهم کرده‌ایم. و اگر این‌گونه باشد، باید ایشان آنچه نوشته بودند، آتش می‌زدند و از میان می‌بردند؛ اما این امر چیزی نیست که هیچ خردمندی بپذیرد.

به یقین، آن نسیم پایداری که این کتاب گران قدر پدید آورده و در گوش هر سنی و

شیعی دائماً فریاد می‌زند، این است که: در پرتو تربیت و ادب رسول خدا ﷺ، به همدیگر نزدیک شوید و با هم الفت بگیرید و رهنمودهای خدای متعال و رسولش ﷺ را - که به هم ترحم کنید؛ دوستی بورزید، مددکار یکدیگر باشید و با هم مهربانی کنید - به جایگاه عملی برسانیم و مطمئن باشیم که این شیوه آثار خود را به جا خواهد گذارد.

هیچ دلیلی بر تأثیرات این کتاب در نسل گذشته و معاصر ما، قوی‌تر از این نیست که گروهی از پیشوایان اندیشه، در مصر و عراق و ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی پدید آمدند که دعوتگر تقریب و نزدیکی میان مذاهب در مصر و ایران شدند. و اینان مشعل دعوت و فراخوانی را به دست گرفتند و مجلات و فصلنامه‌هایی را منتشر کردند و سیره گذشتگان صالح و نیکوکار را به اذهان و افکار مسلمانان بازگرداندند و سخن رسول خدا ﷺ را در مورد احادیث و اخبار آینده، تحقق بخشیدند؛ از جمله اینکه فرمود: «*اُمّت من اُمّت مبارکی است و دانسته نمی‌شود که آغاز آن خیر است یا پایان آن.*»<sup>۱</sup>

و بیان دیگر حضرتش: «*هیچ اُمّتی، یقین اُمّت مرا نخواهد داشت.*» و کلام دیگرش: «*مردان گروهی را درک می‌کنند که همانند یا بهتر از شما هستند. و خداوند خوار نمی‌کند اُمّتی را که من سرآغاز آن هستم و عیسی علیاً پسر مریم علیها در پایان آن.*» که جبر بن نصیر آن را روایت کرده و حاکم در مستدرک خود آورده است.

در پایان این سخن عجولانه و مختصر، لازم می‌دانم که تقدیر و تشکر کنم از برادر دینی ام سید مرتضی رضوی که کوششی پاک و خالصانه برای نشر این کتاب گران سنگ، به کارگرفت و آن را به صورتی تحقیق شده در دسترس خواننده مسلمان شرق و غرب گیتی قرار داد.

باید بگویم که این کتاب بهترین هدیه و یادبودی است برای هر فرد مسلمان منصفی

۱. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۰۹.

که به تقرب و نزدیک شدن مسلمانان و دور افکندن اختلافات فرامی خواند.  
در پایان باید یادآور شوم که خشنودی خداوند، تنها امری بود که از حدود بیست و پنج سال پیش تاکنون، ما را وا داشته است که به حال ناشر محترم در نشر این کتاب و امثال آن، غبطه بخوریم. خداوند ما و ایشان را به آنچه دوست می دارد و به آن خشنود است، راهنمایی کند و زبانهای ما را از سخنان ریاکارانه و مبتذل، پاک گرداند و اعمال و گفتار ما را خالصانه برای خشنودی خودش نگاه دارد.

